

تأملی بر پیکره و پیامدهای فمینیسم اسلامی

<?xml encoding="UTF-8">

چکیده

انقلاب اسلامی و حضور قدرتمند زنان مسلمان در بزرگترین رویداد سیاسی اجتماعی قرن بیستم، توجه جهانیان را به ایران اسلامی و رویکرد تازه زنان جلب کرد و در پی آن تلاشهای زیرکانه ای برای تغییر چنین نگرشی صورت گرفت، پس از ورود جریانهای جدید به عرصه مباحث فرهنگی کشور، موضوع دفاع از حقوق زنان بویژه با ویژگیهای غربی آن مطرح و برجسته شد و جریان جدیدی به نام «فمینیسم» چهره نشان داد. بر اساس آموزه های فمینیسم، گروهی از زنان برای رسیدن به استقلال مطلق در برابر مردان و رسیدن به حقوقی مشابه و برابر با حقوق مردان، حرکت جدیدی را آغاز کردند و حتی در مواردی برای ایجاد سازگاری بین فرهنگ دینی و غربی، این جنبشهای وارداتی را، فمینیسم اسلامی! نام نهادند و تلاش برای توجیه مبانی و حقوق اسلامی بر پایه فرهنگ غربی را در دستور کار خود قرار دادند.

اما در نهایت، حاصل این تلاشها موجب به وجود آمدن فاصله ای عمیق بین زنان و مردان، تضعیف نهاد خانواده، بالا رفتن معنادار آمار طلاق، افزایش خشونت خانگی و... گردیده است. چنین نگرشی در زمینه مشارکت اجتماعی، زن را از هسته اجتماعی به پوسته آورده و نقش کلیشه ای مردانه به وی داده است. این نوشتار در صدد بازخوانی فمینیسم، بویژه فمینیسم به اصطلاح اسلامی و بررسی آسیبها و پیامدهای چنین جنبشی با تکیه بر نگرشها و گرایشهای مختلف فمینیستی در ایران و شاخصه های اصلی آن است.

درآمد

در چند سده اخیر، شاهد تحولات عظیمی در غرب بوده ایم که امروزه در سراسر دنیا تقریباً جنبه همگانی یافته است. تا اواخر قرن نوزدهم، غربیان در تکاپوی گذار به دنیایی بودند که از آن به نوسازی یا مدرنیزاسیون تعبیر می کردند، اما از آغاز قرن بیستم به بعد، سایر ملل جهان را به پذیرش و التزام به فرهنگ و تمدن غربی فراخواندند؛ به گونه ای که در اذهان بسیاری از ملل غیر غربی، غربی شدن به مثابه الگوی توسعه و ترقی معرفی شد، تا بدانجا که امروز کمتر کشوری را می توان یافت که خود را درون این دنیای مدرن احساس نکند.

در این رهگذر، در طول سالیان دراز، کشور ما خواسته یا ناخواسته به تبع فرهنگ مدرنیته و تحت تأثیر شرایط فرهنگی اجتماعی حاکم بر کل جهان، الگوهایی را در زمینه حضور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زنان پذیرفته و در برخی موارد به باور عمومی تبدیل کرده است. اما سؤال این است که آیا این الگوها که ملاک تعیین و تشخیص مسائل و مشکلات زنان قرار گرفته اند و به تصور بعضیها، در صورت تغییر و تبدیل احکام شرعی و هماهنگ شدن آنها با این الگوها، زنان به وضع مطلوب خود دست می یابند، با اهداف و مقاصد اساسی مورد نظر شرع مقدس هماهنگی دارد یا خیر؟

با این وصف، روشن نمودن جایگاه فردی و اجتماعی زنان بر اساس مبادی، مبانی و منابع دینی و تعیین وضع

مطلوب زنان در عرصه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی بر اساس موازین دینی ضروری است. نبود سیاست کلان در هر یک از حوزه های اجتماعی بویژه مسائل زن و خانواده، باعث درهم ریختگی، سردرگمی، روزمرگی و در نتیجه، تلف شدن امکانات مادی و انسانی است و مانع تحقق اهداف و آرمانهای مورد نظر می شود؛ زیرا مسائل زنان و کاستیهای مربوط به آن، از دیرباز جزء مسائل مهم جوامع مختلف از جمله ایران بوده است. این امر در سالهای پس از انقلاب صنعتی و تحقق مدرنیته در همه جوامع، امتیاز بیشتری را به خود اختصاص داده است. در ایران بویژه پس از انقلاب که تعریف صحیحی از رسالت زنان در جامعه اسلامی شده و بستر مناسبی نیز برای مشارکت آنان در امر حکومت ایجاد شده است، اهمیت مضاعفی یافته است.

اکنون حدود نیمی از جمعیت فعال کشور را بانوان تشکیل می دهند. اگر به گونه مناسب از استعداد این مجموعه عظیم انسانی استفاده شود، نیروی عظیمی برای باز کردن گره های ناگشوده جامعه به شمار می آیند. در مقابل، اگر این نیروی انسانی، درست هدایت نگردد، می تواند به صورت سد عظیمی در مقابل موج انقلاب قرار گیرد.

تعریف لفظی و اصطلاحی فمینیسم (Feminism)

واژه فمینیسم از ریشه Feminine (زنانه، مادینه، زن آسا، مونث) که در اصل از زبان فرانسه از ریشه لاتینی Femina اخذ شده است. (2) این واژه اولین بار در سال 1873 وارد زبان فرانسه شد. واژه یاد شده در فارسی به معانی زیر آمده است : (3) طرفداری از زنان، هواداری از حقوق و آزادی زنان، همچنین آزادی خواهی زن، زن وری، زن گرایی و مؤنث گرایی.

در اصطلاح شاید بتوان از مجموع تعریفها، چنین برداشتی کرد که فمینیسم به مجموعه ای از حرکتهای و فعالیتهای اجتماعی گفته می شود که با هدف احقاق حقوق زنان و رفع تبعیض و تضییق از آنان غالباً به وسیله خود زنان انجام می گیرد.

تمام فمینیست ها، در این باره که زنان فرودستند و برای آزادی آنان باید استراتژی مناسبی اتخاذ کرد، هم عقیده اند؛ ولی در مورد علل این ستمدیدی و استراتژیها و رسیدن به آزادی بین آنان، اختلاف نظرهای اساسی مشاهده می شود. (4)

نگاهی به نگرشهای رایج فمینیستی

اساساً هدف از شناخت مسأله فمینیسم به عنوان یک مسأله فرهنگی و احساس خطر افراطی گری، ظهور پدیده فمینیسم و همچنین ترویج راه حلهای غربی در جامعه اسلامی برای رهایی زنان از ستمها و تعدیهای است که به اصطلاح بر آنان روا داشته شده است.

امروزه، زن گرایی در بعضی از کشورها به مرحله افراطی رسیده و حتی در کشورهای خارجی به صورت جنبشهای مبارزاتی در برابر ساختار اجتماعی و سیاسی، ظاهر شده است. در داخل کشور نیز در محافل خودی و غیر خودی مطرح گردیده است. به طور کلی اساس مبارزه های فمینیستها این است که زنان به دلیل جنسیت، گرفتار تبعیض شده اند و نیازهای مشخصی دارند که ارضا نشده است و برای دستیابی به حقوق اولیه و نیازهای اساسی باید تغییرهای بنیادی در نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراهم آید.

فمینیسم در متن نحله های فکری لیبرالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم متولد گردید و فمینیستها به عنوان

نمایندگان تفکر جدید و رادیکال با مقدمات اساسی و بنیادی ایسمهای موجود همراه شدند و عمده تفاوت و جدایی فمینیستها از یکدیگر، ناشی از انتخاب یکی از ایدئولوژیهای مرسوم است؛ اما آنچه نقطه عطف فمینیسم به شمار می آید خصوصیات مذکر برتر و مؤنث فروتر است و بیشتر برنامه ها و تلاش این گروه جدید آشکار نمودن این دوگانگیهاست. بر این اساس بعضیها، استراتژی مذکرمدارانه و تشویق زنان به گزینش صفاتی که جامعه به مردان نسبت داده است، را اتخاذ کرده اند و بعضی دیگر، استراتژی مؤنث مدارانه را در پیش گرفته اند. دامنه پراکندگی این استراتژی تا حد زیادی، تحت تأثیر اهمیت دادن فمینیستها به جنسیت و جنس در معانی جسمی و فرهنگی است.

در واقع، می توان گفت مبنای نظری فمینیسم مبتنی بر تقسیم ارزشها به زنانه و مردانه است.

این دیدگاه ها، نوعی رابطه مبتنی بر تضاد و خصومت و رقابت بین دو جنس برقرار می کند. در حقیقت نظریه فمینیستی از دو منظر به مسائل زنان می نگرد :

1. نگرش آسیب شناسانه : در طول تاریخ و در متن این آسیب شناسی، بسیاری از نظریه های فمینیستی شکل می گیرد که مهمترین آنها، تفاوت «نابرابری» و «ستمگری» است که در روند آن فمینیسمهای مارکسیسم و لیبرالیسم نگرش آسیب شناسانه خود را از زن بیان می کنند و هسته مرکزی این آسیب شناسی، نظام پدرشاهی است.
2. نگرش راه حل طلبانه که مبتنی بر ارائه راه حلهای فمینیستهای مارکسیسم و لیبرالیسم و رادیکالیسم و سوسیالیسم برای رهایی زن از قیدهای نظام مردسالاری است. این روشها بر محور آزادی و بی قیدی زن نسبت به هرگونه توصیه ای است که طبیعت و دین و ساختارهای جامعه و خانواده و روابط بین زن و مرد ارائه می دهد. در حقیقت، نقطه آسیب پذیر فمینیسم از همین جا شکل می گیرد؛ زیرا نقش مادری، همسری، روابط طبیعی جنسی و ساختار مذهب و خانواده را به عنوان نموده های پدرشاهی و بی اعتبار معرفی می کند و همه ارزشهای جامعه و خانواده را نفی می نماید.

در میان نظریه های گوناگون فمینیستی، سه نظریه مهم و قابل توجه است که بر «تفاوت جنسی» و «نابرابری جنسی» و «ستمگری جنسی» تاکید دارد.

1. نظریه تفاوت جنسی : صاحبان این نظریه معتقدند جایگاه و تجربه زنان در بیشتر موقعیتهای با جایگاه و تجربه مردان در همان موقعیتهای برابر و مساوی نیست.
2. نظریه نابرابری جنسی : بر اساس این نظریه، نه تنها جایگاه زنان در موقعیت یکسان با مردان متفاوت است، که کم ارزشتر نیز هست. از این رو، زنان در مقایسه با مردانی که جایگاه اجتماعی برابری دارند، منابع مادی، منزلت اجتماعی، قدرت و فرصتهای کمتری را نیز دارا هستند.
3. نظریه ستمگری جنسی : در این دیدگاه، زنان علاوه بر تفاوت و نابرابری جنسی، تحت ستم نیز قرار دارند، یعنی تحت انقیاد و تبعیت و بدرفتاری مردان به سر می برند.

دیدگاه اول متکی بر تفاوتهای جنسی درجنس زن و مرد در بدو تولد است و بر این اساس، زنان از کودکی تا پیری تفاوتهای بنیادی را که پایه زیست شناختی دارد را طی می کنند. بنابراین، مسؤولیتهای مادری و نقشهای همسری و توجه به حریم خصوصی خانه و خانواده را ناشی از تفاوتهای بنیادی زیست شناختی مردان و زنان می دانند. در دیدگاه دوم (نابرابری جنسی) ، با دو رهیافت فمینیستی لیبرال و فمینیستی مارکسیستی به تبیین نابرابری می پردازند. محور رهیافت لیبرالی در درجه اول تبعیض جنسی است. آنها معتقدند که تبعیض جنسی، سرشار از پیش داوری عادتها و باورهای تبعیض آمیز علیه زنان است و تبعیض جنسی باعث می شود که زنها از کودکی برای

نقشهای پست تر به عنوان نمادهای اخلاق زنانه آماده شوند. به همین جهت، زنان همیشه در موقعیتی یکسان با مردان، در درجه دوم و پایینتر قرار می گیرند و دسته دیگر، سرچشمه این نابرابریها را در سازمان جامعه جست و جو می کنند و می گویند این تفاوتها ناشی از مسائل زیست شناختی یا شخصیتی نیست.

دیدگاه سوم، دیدگاه اکثر فمینیستهای معاصر است. در این دیدگاه، ستمگری جنسی، بر پایه مردسالاری، اساس و بنیاد ساختارهای جامعه را تشکیل می دهد. بر این اساس، مردسالاری متکی بر ذاتی بودن تفاوتهای زیست شناختی است و مردان همواره به دلیل قدرت بیشتر، در برآوردن نیازهای خود بر زنان اعمال قدرت می نمایند و هیچ علاقه ای هم در کاهش کنترل خویش نشان نمی دهند. مردان پیوسته خواهان تسلط بر زنان بوده اند و مردسالاری از این منظر، به عرصه سیاست و کار اقتصادی محدود نمی شود؛ بلکه تا قلمرو خصوصی خانواده هم ادامه می یابد. نظریه پردازان این دیدگاه، زنان را قربانیان صبور و مظلوم ستم چنین مردانی می دانند. نمایندگان این نظریه معتقدند که زنان باید خود را از شرایط و زمینه های ستم کشی آزاد سازند و دنیای جدیدی برای خود، جدای از دنیای مردان به وجود آورند تا به شالوده های اجتماعی معانی جدیدی ببخشند. بر همین اساس، وظیفه فمینیسم می دانند که زنان را برای چیره شدن بر ستمی که به آنها می رود و نیز رهایی از جنس دوم بودن، تشویق نمایند.

به نظر می رسد که محور اصلی نظریه طرفداری از حقوق زنان، جنسیت و رابطه میان جنس و جنسیت است. اگر جنس (Sex)، مجموعه ای از ویژگیهای فیزیولوژیک و بیولوژیک تعریف شود، جنسیت، ویژگیهای اجتماعی مرتبط با تقسیم بندی مردانه و زنانه تلقی می شود. ارتباط ایندو در طول تاریخ بشر در اکثر جوامع، امری طبیعی قلمداد شده است. زن به عنوان جنس مؤنث که قدرت بازآوری دارد متفاوت با مرد و نقطه مقابل او تلقی شده است.

طبق قاعده، زنان به تناسب، نقشهای متفاوتی هم که در زندگی اجتماعی دارند، به عنوان مادر، موجوداتی احساساتی، پرمعاطفه و با ملاطفت، مناسب با ساحت حیات خصوصی و خانوادگی و مردان، خردورز، ستیزه جو، منطقی و ... متناسب با حیات عمومی و اجتماعی تلقی می شوند. (5)

بر این اساس، تفاوت بیولوژیک، مبنای تفاوت اجتماعی و جنسیتی قرار می گیرد. به این ترتیب، جنس به تفاوتهای زیست شناختی و کالبدشناختی و فیزیکی بدن اشاره دارد و جنسیت به تفاوتهای روان شناختی، اجتماعی و فرهنگی بین زنان و مردان مربوط می شود. در نظام اجتماعی نیز، منابع، اموال و امتیازها بر اساس نقشهای جنسیتی که بر مبنای فرهنگی تعریف می شوند، تخصیص می یابد و جایگاه فرودست زنان از نظر دسترسی به منابع و امتیازات تعیین می شود.

در حقیقت، فمینیسم واکنشی در برابر برداشت فرودستی طبیعی زنان و قشربندی اجتماعی مبتنی بر آن و گفتمان توجیه کننده آن بوده است و به روشن نمودن آنچه ستم تاریخی بر زنان تلقی می شود و همچنین رفع آن، تاکید دارد؛ اما در میان شاخه های گوناگون فمینیسم، درباره چگونگی مفهوم بندی و توضیح جنسیت و روابط اجتماعی مبتنی بر آن اختلاف نظر وجود دارد.

رهیافتهای سه گانه بر اساس جنس و جنسیت

1. جنس، امری طبیعی است که در تعیین تمایز بیولوژیک و فیزیولوژیک میان زن و مرد مؤثر است. تفاوتهایی هم که در نقشها و ویژگیهای اجتماعی آنان وجود دارد در نتیجه روندها و نهادهای اجتماعی، بویژه تفاوت در فرایند اجتماعی شدن و جامعه پذیری است.

2. جنس، امری طبیعی است که تا حد زیادی در ویژگیها و نقش های اجتماعی زن و مرد عامل تعیین کننده است و این تفاوت های جوهری میان زنان و مردان به برتری اخلاقی و شناختی منجر می شود.
3. جنس و جنسیت هر دو مبتنی بر ساخته هایی اجتماعی است و هویت هایی مانند زن و مرد به عنوان مقولاتی جوهری نفی می شود.
- با توجه به این سه رهیافت سه دیدگاه اساسی در جنبش فمینیسم وجود دارد :

الف) دیدگاه تساوی گرا

طرفداران این دیدگاه برابری طلب بوده و معتقدند تفاوت های فیزیولوژیک زن و مرد در حدی نیستند که در تعیین جنسیت نقش داشته باشند. زنانگی و مردانگی ماهیتی اجتماعی و طبیعی دارند.

بر اساس این نظریه، مردان و زنان با هم برابرند نه متفاوت و نه متضاد. این گروه ها برای حل مشکلات زنان، بر آموزش تاکید دارند و معتقدند فرودستی زنان در جامعه نتیجه سنتها، عرف، قوانین و عادات بشری است که فکر برابری ذاتی زن و مرد آنان را به عرصه خصوصی رانده و مانع از دستیابی به موقعیت برابر با مردان در جامعه شده است. در این دیدگاه اگر تفاوتی در ویژگی های شخصیتی زنان و مردان دیده می شود، نتیجه برخورد و تربیت نابرابر با زن هاست نه نابرابری ذاتی زنان و مردان. این گروه خواهان حق رأی سیاسی با استفاده از روش های مسالمت آمیز و نفوذ در دولت و حکومت به منظور تحقق اهداف خود است.

ب) دیدگاه فمینیسم اجتماعی و رادیکال

این گروه از طرفداران حقوق زنان، به تفاوت بین زن و مرد قائل بودند و وجود خصلت های زنانه مانند عطف و احساسات را نشانه برتری اخلاقی زنان می دانستند و معتقد بودند باید از طریق رواج خصوصیت های زنانه مانند صلح، سوء مدیریت مردان را در جامعه از بین برد.

بین سال های 1920 تا 1960 گرایش های مختلف در جنبش زنان شکل گرفت. در طی این دوره، گرایش عمده در جنبش زنان اصلاح های اجتماعی است. برابری زن و مرد در اشتغال و استخدام و کاهش ساعت کار زنان و افزایش تأمین اجتماعی، جلوگیری و مخالفت با جنگ و مخالفت با کار کودکان، در دستور کار نهضت های زنان این دوره است.

احزاب سیاسی با توجه به این خواسته ها سعی در جلب آرای زنان داشتند و به این ترتیب جنبش های زنان علاوه بر حق رأی که به طور مستقیم در سیاست تأثیر داشت به طور غیر مستقیم نیز بر تغییر سیاست تأثیر گذاشتند.

(6)

در دهه 1960 در آفریقا سازمان ملی زنان (N.O.W) و سایر گروه های زنان از راه تاکید بر حقوق برابر در زمینه کار، آزادی سقط جنین و تغییر قانون خانواده و طلاق و حقوق زنان همجنس خواه، مسائل زنان را از حاشیه مسائل سیاسی به مرکز سیاست آورد.

ج) دیدگاه نفی تفاوت جوهری

گروه هایی از زنان معتقد بودند بین زن و مرد روابط سلطه آمیزی وجود دارد. بر این اساس، شاخه های متعددی چون «جنبش زنان سیاهپوست» با تاکید بر رفع تبعیض، «زنان صلح طلب» با تاکید بر نقش مادری و صلح طلبی زنان و «جنبش طرفداران محیط زیست» برای جلوگیری از تخریب طبیعت توسط مردان، شکل گرفت.

این گروه می گویند آنچه در نظریه های طرفداری از حقوق زنان به عنوان ویژگیهای ذاتی برای زنان و مردان فرض شده در اصل، محصول شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی جامعه خاصی است که آن را بر تمام جوامع تعمیم داده اند. پس در کنار جنسیت باید تفاوت‌های نژادی، طبقاتی و قومی نیز مدنظر قرار گیرند و به زمینه های تاریخی و فرهنگی توجه شود. در کنار این تفاوتها باید از سرایت دادن تجربه های گروه های خاص زنان به همه زنان و جوامع اجتناب کرد. به این ترتیب، جنبش زنان با مفهوم سابق، دیگر معنا ندارد. مشکلات زنان ممکن است تاریخی، جغرافیایی و معرفت شناختی باشد، در نتیجه خواهان تغییر در این موارد هستند.

هر یک از دیدگاه ها با نفی سایر نظریه ها، سعی در تثبیت خود داشتند که سبب به حاشیه راندن گروه هایی از زنان فعال می شدند. طرفداران برابری با تاکید بر استانداردهای مردانه و برتری آن، خواهان همین استانداردها برای زنان بودند و اصرار داشتند که مانند مردان در عرصه اجتماعی و عمومی به این برتری دست یابند. در این صورت، حتی زنانی که آگاهانه خواهان نقشهای مادری و همسری و خانه داری بودند به عنوان این که تحت سلطه پدرسالاری هستند به حاشیه رانده می شدند.

دیدگاه های اجتماعی در جنبش زنان منجر به گسترش مبارزه علیه دولتها شد و اصلاح قوانین، زمینه نیل به برابری تلقی گردید. بنابراین، با حمایت این جنبشها، گرچه خدمات رفاهی و تامین اجتماعی برای دولت، همراه با افزایش بار مالی بود؛ ولی این اقدامها به بهبود شرایط زنان که بیشتر از فرودستان جامعه بودند کمک کرد.

فمنیستهای رادیکال با فرض خود مبنی بر نفوذ فراگیر پدرسالاری در همه عرصه های حیات اجتماعی، عملاً تجربه زنانی را که قرائت دیگری از موفقیت‌های اجتماعی و شخصی داشتند رد کرده و آنها را گرفتار خودآگاهی کاذب می دانستند. این گرایش در بین محافل آکادمیک نفوذ داشت و باعث جدایی در جنبشهای زنان و طرد اجتماعی آنان شد. (7)

هر یک از رهیافتهای نظری در جنبش طرفداری از حقوق زنان در مورد روابط پدرسالارانه، بصیرتهای مختلفی به زنان می دهد و راه را برای تغییرهای اجتماعی هموار می کند. پیامدها و آثار مثبت و منفی نظریه های مختلف جنسیتی در جوامع مختلف و برای گروه های اجتماعی مختلف یکسان نبوده است. بنابراین، هرگونه تلاشی برای عمومی کردن آنها، حداقل به زیان برخی از گروه های زنان است.

گرایشهای فمنیستی در ایران

این مباحث در ایران به خصوص در دهه های اخیر، همزمان با برنامه توسعه کشور و حرکت به سوی صنعتی شدن شکل منسجمتری یافت. طرفداران فمینیسم در ایران به دو گروه تقسیم می شوند :

1. فمنیستهای غرب گرا (غیر دینی)

2. فمنیستهای به اصطلاح مذهبی!

گروه اول، فعالیتهای خود را بر پایه تفکرهای فمینیسم غربی بنا کرده و اهداف خود را در قالب ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و سیاسی غرب دنبال می کنند و به دنبال حذف نهاد دین در جامعه هستند و راه حل نهایی برای زنان را پیروی از روشهای غربی می دانند.

گروه دوم خواهان تجدید نظر در قوانین و ساختار جامعه هستند و معتقدند که جامعه ایران سالها تحت سلطه نظام مردسالاری بوده و لازمه دگرگونی، اصلاح قوانین و دیدگاه فرهنگی جامعه است. این گروه، درون مایه مذهبی دارند و بعضی قوانین و ارزشهای موجود در جامعه را مطابق با دستورات اسلامی نمی دانند و درخواست

اصلاح دارند. اینان خواستار برابری انسانها و عدالت اجتماعی میان زن و مرد هستند و تغییر در قوانین مربوط به حقوق ارث، دیه، حق شهادت در محاکم، حضانت طفل، حق طلاق را طالبند. همچنین خواستار استفاده از امتیازات اجتماعی مانند حضور در پستهای سازمانی و مدیریتی، دستمزد برابر با مردان در شرایط یکسان کار و حضور در عرصه های مختلفی که بیشتر در اختیار مردان است، هستند. این گروه، به لحاظ دیدگاه ها و خط مشی اصلاح طلبانه آنها به سه دسته تقسیم می شوند :

1. فمنیستهای رادیکال (به اصطلاح مذهبی)
2. فمنیستهای میانه رو (به اصطلاح مذهبی)
3. فمنیستهای محافظه کار (به اصطلاح مذهبی)

1. فمنیستهای رادیکال (به اصطلاح مذهبی)

اینان معتقدند که شریعت پاسخگوی تمام سؤالهای جامعه زنان نیست و باید برخی از نیازها و پرسشهای آنان از طریق دیگری پاسخ داده شود. این گروه معتقدند قانون گذاری تحت نظام مردسالاری بنا شده است و برای رفع مظلومیت زنان چاره ای جز تغییر قوانین مربوط به زنان وجود ندارد. در عمل نیز خواهان افزایش مهارت و فنون زنان برای استقلال کامل و خود اتکایی و عدم وابستگی به مردانند. دیدگاه های این دسته به تدریج جنبه سیاسی یافته به طوری که محدودیتهای اجتماعی را ناشی از ساختار حکومتی می دانند. شیرین عبادی در این باره می گوید :

«به نظر من مهمترین مسأله زنان ما در کشور، تفکر مردسالارانه حاکم بر نظام حقوقی است و همه می دانیم که قانون، زبان گویای حکومتهاست. قوانین ما بشدت ضد زن هستند. حتی تا آنجایی که حق حیات که مهمترین منشأ حقوق انسان است در مورد زن و مرد یکسان نیست.» (8)

2. فمنیستهای میانه رو (به اصطلاح مذهبی)

این عده خواستار حضور زنان در عرصه های مختلف ورزشی، مدیریتی، ایجاد فرصتهای شغلی و تحصیلی برابر، عدم تبعیض در ارتقای شغلی بین مرد و زن، حضور زنان در پستهای عالی دولتی، تعریف مجدد از حجاب سنتی و اسلامی، کسب مهارتهای اجتماعی اند و برای تحقق ایده خود به همایشهای مختلفی مانند «زن و برنامه ریزی توسعه» و شرکت در کنفرانسهای داخلی و خارجی پای می فشارند.

3. فمنیستهای محافظه کار (به اصطلاح مذهبی)

این گروه دیدگاه هایی تقریباً مشابه میانه روها دارند؛ اما در خط مشی و روشها با یکدیگر متفاوتند. به همین جهت، نتوانسته اند تشکیلات مشترکی با میانه روها ایجاد کنند.

این دسته خواستار تعدیل برخی قوانین و تصویب قوانین معتدلتر درباره زنان هستند. بیشتر فعالیت آنها در رابطه با حقوق زن در خانواده و حمایتهای قانونی از زن در برابر شوهر، ایجاد تغییراتی در قوانین مربوط به طلاق، مهر، اجرت المثل و نیز قوانین مربوط به زنان کارمند است و البته به نقشهای سنتی زن در جامعه نیز تاکید می ورزند.

رد پای این دیدگاه ها بشدت در رسانه های جمعی بویژه در آثار ادبیات معاصر مانند زنان بدون مردان، طوبا و

معنای شب، خواب زمستانی، خاطره های پراکنده و نیز برخی از مطبوعات داخلی به شکلی نامتعارف و ضد هنجارهای اجتماعی در قالب شعارهای اجتماعی استقلال طلبانه، رواج بی بندوباری و آزادی مطلق و برتری طلبی زنانه، مخالفت با ازدواج و نفی نقش همسری و مادری و در نهایت تضعیف نهاد خانواده دیده می شود. در رمانهای نام برده، اغلب قهرمانان داستان را زنان تشکیل می دهند که این امر به تازگی در برنامه های مختلف رسانه های تصویری نیز جایی برای خود باز کرده است. در این آثار، مردان به عنوان ستمگران تاریخ حیات بشری، همواره زنان را در اسارت و بردگی خود دارند.

شهرنوش پارسی پور در رمانهای زنان بدون مردان و طوبا و معنای شب اغلب شخصیت‌های محوری را به زنان و دختران داده است و در پس زمینه های آثارش به نظام مردسالاری ناشی از سنت‌های اجتماعی و مذهبی اعتراض می کند. نسخه رهایی وی برای زنان ایرانی، تقلید آنها از غرب است. این نویسنده در طوبا و معنای شب در واقع، به بن بست رسیدن مذهب در پاسخگویی به سؤالات انسان، به خصوص زنان را به تصویر می کشد و بیش از همه بر ضرورت استقلال زنان و آزادی از قیدهای مذهبی و سنت‌های اجتماعی تاکید می کند.

در داستانهای خواب زمستانی و خاطره های پراکنده نوشته گلی ترقی، شخصیت‌های مرد و زن جداگانه مورد بررسی قرار می گیرند و شخصیت‌های مردان، ناتوان، غافل، ضعیف، احمق و پلید، سرخورده، ضدقهرمان و... معرفی می شوند و در مقابل، زنان، عاقل، اندیشمند و با احساسند که همواره در طول تاریخ تحت سلطه نظام مردسالاری بوده اند و به دلیل نظام حاکم بر جامعه، مردان با استفاده از خشونت بر زنان حکومت کرده اند.

مهشید امیرشاهی نیز در باران و تنهایی جلوه دیگری از فمینیسم را ارائه می دهد. در این رمان، زنی منتظر است تا شوهرش برگردد و او را از تنهایی نجات دهد؛ اما در پایان داستان، سگ باران خورده ای از راه می رسد و خلأ فقدان شوهر را پر می کند. این نوع آثار ایجاد کننده نوعی تضاد و تعارض بین جنس مرد و زنند و خاصیت برهم زندگی تعادل و آرامش خانواده و جامعه را دارند.

دیدگاه های فمینیستی همچنین در بعضی از مطبوعات داخلی نیز، نمود نامبارکی یافته است؛ به گونه ای که گرایش به فرهنگ غربی و خط مشی جریانهای زن گرا و جریان سازی را جهت رهایی و برآوردن حقوق زنان پیشنهاد می کنند. همچنین انتساب نظام مردسالاری به ارزشهای اسلامی و تعریف دیگر از خانواده و نقش همسری، مادری و بازنگری در ارزشها و سنت‌های اسلامی و اجتماعی و... را ارائه می دهند.

نشریه زنان در شماره 27، بیش از همه به ارائه راه حل‌های غربی پرداخته و می نویسد :

«انطباق با جوامع مدرن می تواند جامعه را از غلتیدن در دام سنت گرایی افراطی و رفتارهای ضداجتماعی حفظ کند.»

در تعارض با نظام خانواده در شماره 14 نشریه زنان با اشاره به فیلم سینمایی «سارا»، زنی که بعد از پشت سر گذاشتن مشکلات زندگی، سرانجام با ترک خانه و همسر، خود را رها می کند، می خوانیم :

«او با از دست دادن یک کانون مهم به کانونی مهمتر دست می یابد؛ کانونی که نیروی سمبلیک آن می تواند

نمادی برای هویت یابی و رهایی زنان از قراردادهای وضع شده جامعه سنتی باشد.»

همچنین در شماره 24 نشریه جامعه در نسبت دادن نظام مردسالاری به اسلام آمده است :

«رک بگویم در اسلام مرد مسلمان، کاملترین شخصیت حقوقی را در اجتماع دارد و به همین دلیل دیه کامل نیز به او تعلق می گیرد و برتری مرد مسلمان در جامعه اسلامی یک واقعیت اجتماعی نیست؛ یک حقیقت شرعی است.»

طرح مباحث فمینیستی در جهان اسلام از اواخر قرن نوزدهم و در پی نفوذ فرهنگ مدرن در کشورهای اسلامی صورت گرفت. طرح مباحث زنان در ایران نیز به اوایل مشروطه باز می‌گردد؛ اما تبدیل مباحث زنان به یک جریان ممتاز که نگاه خود را از اصلاحات موردی به گسترش برابری در عرصه‌های مختلف و به نقد فرهنگ اسلامی از درون و بر اساس فرهنگ مدرن معطوف کرده است به دوران اوج اسلام‌گرایی در خاورمیانه از یک سو و رواج دیدگاه متفاوت در اندیشه فمینیستی از سوی دیگر بازمی‌گردد.

فمینیسم به اصطلاح اسلامی برآیند فعالیت دو گروه است :

گروه اول، افرادی هستند که توجه به اسلام را به عنوان یک سیاست راهبردی برای توسعه مفاهیم فرهنگی غرب و مقابله با اصول‌گرایی در کشورهای اسلامی برگزیده‌اند. در جوامع اسلامی ادبیات فمینیسم رادیکال و لیبرال به شکل عربیان مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. به کار گرفتن ادبیات دینی در طرح دیدگاه‌های فمینیستی و اعمال تعدیلی در این دیدگاه‌ها، تنها راه دفاع از آموزه‌های فمینیستی و ایجاد جنبش‌های زنانه‌ای است که مقابله با اصول‌گرایی اسلامی را در دستور کار خود قرار می‌دهند و به ایجاد تشکلهای زنانه و شرکت در مطالعه زنان اقدام می‌کنند. گروه دیگر دسته‌ای از روشنفکران مسلمانند که آشنایی با فرهنگ مدرن، آنان را با یک چالش اساسی درباره رابطه میان تجدد و سنت مواجه ساخته است. آنان از یک سو به دلیل داشتن پیوندی عاطفی با دین و از سوی دیگر با پذیرش بن‌مایه‌های فرهنگ مدرن به عنوان محصول عقل بشری، سنجش اصطلاحات دینی را با ترازوی فرهنگ مدرن، ضروری می‌دانند. بر این اساس، با عاریت گرفتن از مفاهیم پایه‌ای فرهنگ مدرن، چون : آزادی، فردگرایی، برابری و عرفی‌گرایی، سعی در معرفی کردن دین در عرصه اجتماع، جداسازی قرآن و سنت و... دارند.

این دو گروه با وجود زمینه‌های متفاوت، برنامه‌های کم و بیش یکسانی برای بومی کردن مدرنیسم غربی دارند. پسوند اسلامی پس از واژه فمینیسم نشان‌گر تفسیری فمینیستی از اسلام است نه تلاش برای دفاع از حقوق زنان بر اساس آموزه‌های اسلامی؛ چنان‌که یکی از فمینیست‌های اسلامی خارج از کشور بصراحت به این نکته اشاره دارد :

«فمینیسم اسلامی، اصطلاحی است که در سالیان اخیر به ادبیات دفاع از حقوق زنان راه یافته و در برخی از کشورهای اسلامی همچون ایران، جایی برای خود باز کرده است. این گرایش شاخه‌ای از فمینیسم است که به تفسیر زن‌مدارانه از اسلام می‌پردازد و از آنجا که دین را نافذترین و مهمترین رکن فرهنگ در کشورهای اسلامی می‌بیند در این کشورها دستیابی به اهداف تساوی طلبانه خویش را در گرو همسویی و همراهی با فرهنگ دینی می‌پندارد. از این رو، آرمانها و راهکارهای خود را در حال و هوای مباحث دینی و از زاویه‌ای درون دینی پی می‌گیرد؛ هرچند اساس اندیشه و راهکار خود را برآمده از آموزه‌های دینی نمی‌داند. به عبارت دیگر، در این انگاره، ادبیات دینی، بستر طرح مباحث فمینیستی قرار می‌گیرد نه آن که تفکر دینی، منشأ حرکت دفاع از حقوق زنان باشد؛ چنان‌که در تعریف فمینیسم اسلامی آن را تلاش نظری، عملی و سیاسی خوانده‌اند که در این مقطع از تاریخ جنبش زنان ایران، نوگرایی، اصلاح و حتی شالوده‌شکنی را از زاویه درون دینی نمایندگی می‌کند.» (9)

به راستی آیا می‌توان بر اساس الگوی دینی، نظریه‌ای فمینیستی تولید کرد؟ اگر فمینیسم را نظریه‌ای که برابری میان زن و مرد را در عرصه‌های مختلف حیات بشری پی می‌گیرد، بدانیم، در این صورت، ترکیب میان اسلام و فمینیسم، پارادوکسی ایجاد می‌کند که جز با تفسیر مجدد اسلام بر اساس آموزه‌های غربی و به قیمت تفسیر به رای متون دینی و تحریف در آن، قابل رفع نیست. البته بازشناسی متون دینی و استفاده از ظرفیتهای نهفته دین در

دفاع از زنان به معنای پذیرش مؤلفه های فرهنگ بیگانه و قبول ادبیات فمینیستی در دفاع از زنان نیست.

ماهیت فمینیسم به اصطلاح اسلامی

جنبشهای دفاعی از حقوق زنان چه در جهان غرب و چه کشورهای اسلامی در بدو تولد خود در اعتراض به برخی نابرابریهای اجتماعی شکل گرفتند؛ اما با گذشت زمان به جریانی فرهنگی تبدیل شدند که بر اساس انگاره های مشخص اعتقادی به تحلیل نابرابری زنان و آرمانهای زنانه پرداخته و راهبردهای خاصی را مطرح کردند. فمینیسم اسلامی اصطلاحی است که در چند سال اخیر به ادبیات دفاع از حقوق زنان راه یافته و در برخی کشورهای اسلامی نگاه قشری از زنان را به خود معطوف داشته است. در هر حال این واژه پدیده ای نوظهور در کشورهای اسلامی بویژه ایران است که عمر آن در کشور ما به کمتر از دو دهه می رسد. برخی آن را روشها و رفتارهایی در زمینه اجرای مساوات و عدالت جنسی در قالب ارزشهای اسلامی دانسته اند. (10) البته این تعریف نارساست و بهتر است فمینیسم اسلامی را به تفسیری زن مدارانه از اسلام تعریف کنیم. گروهی که پس از انقلاب اسلامی کوشیدند تا با تفکر لائیکی به دفاع از حقوق زنان بپردازند، دریافتند که گرایشهای مذهبی در زنان ایرانی قوی است و هیچ تحول اساسی در ایران بدون در نظر گرفتن مذهب، نمی تواند راه گشا باشد. بر این اساس، به طرح فمینیسم اسلامی پرداختند. (11)

در بازخوانی این جریان باید گفت، گروهی در تعامل فرهنگ اسلامی و غربی با بحران هویت مواجه شدند. در این تقابل، جمعی با دلبستگی به فرهنگ غربی به انکار آموزه های دینی پرداختند و با طبقاتی یا خرافی دانستن این اعتقادات به ترویج دیدگاه های ماتریالیستی پرداختند و برخی دیگر هم که به اسلام ایمان داشتند و هم متأثر از فرهنگ غرب بودند، دیدگاه رایج اسلامی و قوانین مدنی و جزایی جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار دادند. آنان برای خروج از این بحران، تفسیر متون دینی را به گونه ای هماهنگ با فرهنگ جدید ارائه دادند؛ در نتیجه پایه گذار فمینیسم اسلامی (با مشارکت روشنفکران دینی) داخل و خارج کشور شدند و نهادهای بین المللی هم که در صدد تحمیل دیدگاه های خود در عرصه مسائل زنان و ایجاد الگویی جدید در روابط زنان و مردان بودند، این جریان (فمینیسم اسلامی) را در دستور کار خود قرار دادند.

این دیدگاه، مردسالاری را مسأله اساسی زنان در خانواده اجتماعی می داند و به سمت آرمانهای تساوی طلبانه به پیش می رود و تفاوت های زن و مرد مسلمان را در احکام و قوانین مورد انتقاد قرار می دهد. نظریه پردازان این دیدگاه، مفاهیمی چون اومانیزم، سکولاریسم، حقوق بشر و تشابه زن و مرد را با تفسیرهای متداول در جهان غرب به عاریت گرفتند، و تلاش کردند با ارائه برداشتهای جدید از آیات قرآن، قرائتی از دین ارائه دهند که با نگرشها و الگوهای غربی سازگار باشد.

فمینیستهای اسلامی برای تطبیق متون دینی با اعتقادات و اندیشه های پیش ساخته خود به تأویل آیات قرآنی می پردازند؛ در حالی که روش اجتهادی تفسیر آیات قرآنی و روایات تنها در چارچوب اصول پذیرفته شده عقیدتی و شرعی معتبر است. همچنین، دخالت دین در شؤونات زندگی اجتماعی از مواردی نیست که خردمندان دین آشنا در آن تردیدی داشته باشند. با این حال شاخصه های اصلی این تفکر را می توان در محورهای زیر جست و جو نمود :

آنان بصراحت می گویند اعتقاد به دین ضرورتاً به معنای حاکم بودن دین در شؤون اجتماعی بشر نیست. دین رابطه خالق و مخلوق را ترسیم می کند و نباید حوزه دخالت دین را به مسائل اجتماعی و تنظیم قوانین سرایت داد. حکومت نباید تحت نظر هیچ دین و مذهبی باشد، حتی باید شهروندان را از دخالت دادن گرایشهای مذهبی در حوزه مسائل سیاسی پرهیز داد. (12)

اینان می گویند مصالح و مفاسد در احکام اجتماعی امری قابل شناسایی است. بر اساس این باور و بر طبق آن به جعل احکام و قوانین می پردازند و می گویند احکامی که در شرایط خاص زمانی و مکانی جزیره العرب وضع شد و مصالح خاص خود را داشت، در دنیای کنونی قابل اجرا نیست. صاحبان این تفکر، احکام مسلم اسلامی مانند تفاوت زن و مرد در ارث، دیه، پرداخت مهریه به زن، لزوم نفقه، سرپرستی مرد در خانه را مورد خدشه و تردید قرار می دهند.

2. انکار احکام ثابت

از نگاه آنان دفاع از حقوق زن از هیچ الگوی ثابتی تأثیر نمی پذیرد؛ زیرا اعلام مواضع یکپارچه ابدی بر مبنای خصوصیتهای همگانی و جهان شمول، بدون تاثیرپذیری از شرایط اجتماعی و تاریخی را برنمی تابند و در نتیجه وجود احکام ثابت را انکار می کنند. از دید آنان، اعتقاد به ناپایدار بودن گوهر دین و اعتقاد به جدایی دین از شؤونات اجتماعی در رسیدن به آرمانهای فمینیسم اسلامی، لازم و ملزوم یکدیگرند. (13)

برخی از طرفداران این دیدگاه با ناکارآمد دانستن روش اجتهاد فقهی، اجتهاد مدرن و سازگار با پیشرفتهای جهان غرب را جانشین اجتناب ناپذیر آن، برای دفاع از حقوق زنان معرفی می کنند. (14)

3. نگاه منفی به نقش زنان در خانواده

آنان با سنتی پنداشتن خانواده مذهبی، انتقادهای خود را متوجه خانواده ساخته و خواهان برقراری برابری نقش، مشارکت مرد در فعالیتهای خانگی و نفی سرپرستی مرد در خانواده اند. البته از فمنیستهای غربی انتقاد می کنند که مصالح جامعه و خانواده را در پای اعتقاد به فردگرایی افراطی قربانی می کنند. (15) با این مبنا، همجنس گرایی به نظر آنان گرایش انحرافی به حساب می آید.

افزون بر ایران اسلامی ما، کشورهای اسلامی دیگر نیز کم و بیش با این پدیده مواجه اند. نویسنده زن مصری نوال السعداوی و نویسنده زن مراکشی فاطمه مرنیسی از مروجان این تفکر در کشور خود هستند. ناگفته نماند که فمنیستهای پست مدرنیسم، فمنیستهای اسلامی را متهم می کنند که خواهان ارتقای حقوق زنان و ایده های تساوی طلبانه در چارچوب حفظ نظام اسلامی اند. (16) برخی نیز پای از این فراتر نهاده و اسلام را مخالف با حقوق و هویت زنان می دانند. به نظر آنان، با تفسیر زن مدارانه از متون اسلامی، نمی توان روی ماهیت زن ستیز دین اسلام سرپوش گذاشت. (17)

بر این اساس، گروهی از فمنیستهای اسلامی که جمعی از ایرانیان خارج از کشور و گروهی از زنان داخلی را تشکیل می دهند معتقد به جدایی حوزه دین از سیاستند و گروهی دیگر که بعضی از آنها سابقه انقلابی دارند متدینند بر اساس گرایشهای نواندیشانه دینی به دفاع از زنان می پردازند.

فمنیستهای اسلامی، فمینیسم غربی را به صورت انتقادی مورد مطالعه قرار می دهند. انتقاد عمده فمنیستهای مسلمان را می توان در تاکید بر خانواده، انتقاد از فردگرایی افراطی فمنیستهای غربی و لزوم توجه به شرایط

فرهنگی و منطقه ای زنان هر کشور و در نتیجه عدم امکان ارائه راهبردهای واحد برای تمام زنان، پی گیری کرد. در مورد اخیر، فمینیستهای مسلمان بیش از آن که به تحولی در مفهوم فمینیسم دست زده باشند به تحولاتی اساسی در روشها و برخی راهبردها چشم دوخته اند. به گفته برخی از فمینیستهای مسلمان باید با استفاده از تجربه های گذشته، سعی در تلفیق و تطبیق خلّاق و نقادانه تئوریها بر واقعیتهای جامعه داشته باشیم. ناگفته نماند که برخی، فمینیسم اسلامی را به «روشها و رفتارهایی در زمینه مساوات و عدالت جنسی در قالب ارزشهای اسلامی» تفسیر کرده اند. (18) بر این اساس، فمینیسم اسلامی می کوشد تا در چارچوب آموزه های دینی به دفاع از حقوق زنان و ارزشهای مورد نظر دست یابد. بسیاری از فمینیستهای اسلامی نیز در مقام اظهار نظر، خود را متدین و مقید به شرع می دانند و در عمل هم سعی در اجرای احکام دینی دارند.

اما بر اساس آرای نظریه پردازان در صحت این امر، باید با دیده تردید نگریست؛ زیرا کسانی که به طور صریح به ارائه نظر پرداخته اند؛ معتقدند که باید بین دین سالاری و دین داری تفکیک نمود. (19) از نظر آنان دین پدیده ای قابل احترام است و می تواند در ترسیم رابطه خالق و مخلوق نقش آفرین باشد؛ اما اعتقاد به دین الزاما به معنای حاکم بودن دین در شؤون اجتماعی بشر نیست. سکولاریسم؛ یعنی جدایی حوزه دخالت دینی از حوزه امور اجتماعی بشر، جانشین مناسبی برای دین مداری است، پس باید از دخالت دادن گرایشهای مذهبی در حوزه مسائل سیاسی پرهیز کرد.

فمینیست های گروه دوم (نوگرایان دینی) هم به قرائتی نواندیشانه از دین فکر می کنند که همسویی دین را با فرهنگ جدید تا حدود زیادی تضمین می کند و آن، قرائتی از دین است که امور اجتماعی را جایگاه جولان عقل و امری عرفی بداند. پس، پسوند اسلامی به معنای آن نیست که این گروه تمام آرمانها و راهکارهای خود را از اسلام گرفته باشد؛ بلکه می کوشند تا راهکارهای مورد نظر خود را با ادبیاتی کم و بیش دینی پی گیری نمایند؛ نه آن که دین را پالایشگاه اندیشه بشری بدانند.

از سخنان و نوشته های صاحب نظران و مروجان این نظریه برمی آید که در صددند تا به تفسیر مجدد آموزه ها و احکام دینی پرداخته و به تغییرات وسیعی در احکام دین تن دردهند. جا دارد به بخشی از این تفسیرها اشاره کنیم :

1. در مفهوم عدالت، آنان عدالت عرفی را می پسندند نه عدالت عقلی را. در اعتقادات شیعه، عدالت یک اصل محوری است که بر تمام دین، تکوین و تشریع حاکم است. مفهوم عدالت در دیدگاه اسلامی عقلی است و در بستر زمان و مکان تغییر نمی کند؛ زیرا از مستقلات عقلیه است؛ یعنی عقل بدون کمک گرفتن از شرع به حسن آن حکم می کند. در مقابل، به مفهومی از عدالت بر می خوریم که عدالت عرفی نام دارد؛ تعبیری از عدالت که جامعه علمی هر زمان بر آن (20) صحه بگذارد اگر چه در زمانهای دیگر مورد تایید نبوده باشد. در این حال، عدالت عرفی مفهومی تغییرپذیر است. از اینجا معلوم می شود که عدالت از نگاه روشنفکران و فمینیستهای اسلامی گرچه از اهداف مورد نظر دین است؛ اما این مفهوم در ذات خود تغییرپذیر است و با این تعبیر از عدالت می توان بسیاری از احکام زنان را که در ذهن کنونی جامعه ما عادلانه تلقی نمی شود، لغو شده اعلام کرد؛ اما آیا چنین برداشتی از عدالت به معنای آن نیست که آموزه های دینی را تابع دیدگاه های فلسفی غرب و تفسیری مطابق با اومانیسم، سکولاریسم، فردگرایی و نسبیت گرایی بدانیم. به علاوه دلیل اعتبار عدالت عرفی چیست و چگونه می توان آن را به دین نسبت داد؟

2. در مفهوم تساوی، آنان این مفهوم را دقیقا به معنای تشابه می گیرند و به سوی برداشتن مرزهای جنسیتی

گام برمی دارند. برخی از فمنیستهای مسلمان تصریح کرده اند که تفاوت‌های تکوینی میان زن و مرد نباید به تفاوت‌های تشریعی و حقوقی میان آنان منجر شود. (21) نگاه تشابه گرا به احکام حقوقی زن و مرد در ارث بری، دیه، قصاص، سرپرستی خانواده و مسائلی از این دست، نتیجه این نگرش است. البته این تفسیر از تساوی برخلاف آموزه های روشن دینی است. آنچه در دین مورد تأکید است اقامه قسط و عدل است. زن همچون مرد انسانی است که از استعداد برخورداری از کمالات انسانی، بهره مند است؛ اما خداوند بر اساس حکمت سرشار خود برای سامان دهی به امور اجتماعی تفاوت را در بین زن و مرد قرار داده است و خواسته های متفاوتی نیز از این دو جنس دارد. تمام این تفاوتها، عادلانه و همسو با تعالی هر دو جنس است.

3. مفهوم آزادی، که بیشتر فمنیستهای اسلامی تندرو بر آن پای می فشارند ناظر به مسأله حجاب است؛ چنان که نیره توحیدی حجاب را حربه ای در خدمت سیاستهای جنسی و از قید و بندهای محدودکننده می داند و در عین حال سیاست رضاخانی کشف حجاب را به دلیل آن که زورمدارانه است برنمی تابد. (22) این تفسیر هم پایگاه دینی ندارد. کشف حجاب چنان که تجربه تاریخی ملت ایران نیز مؤید آن است زمینه ساز نگاه ابزاری به زن و محدود کننده زن و مرد است. زنان را از تأثیرگذاری مفید اجتماعی و مردان را از توجه به خلاقیتها و هدایتگری زنان باز می دارد.

4. اما در مورد خانواده، فمنیستهای اسلامی برخلاف فمنیستهای غربی که نهاد خانواده و مادری را ساخته نظام مرد سالاری و برای تحکیم اقتدار خویش می دانند، بر حفظ کیان خانواده اصرار و به نقش زن در خانه به عنوان همسر و مادر توجه دارند و گاه از دیدگاه های لیبرالیستی به دلیل آن که مصالح جامعه و خانواده را در پای اعتقاد به فردگرایی افراطی قربانی می کنند، انتقاد می نمایند. به همین دلیل، مخالفت خود را با همجنس گرایی که به نظر آنان گرایش افراطی به حساب می آید، اعلام کرده اند. از دید آنان نهاد خانواده و مادری در ذات خود مشکل زا نیست. با این حال از خانواده سنتی که مبتنی بر سلسله مراتب و سرپرستی مرد و حامل ارزشهای جامعه سنتی است، انتقاد می کنند و خواهان خانواده ای بر اساس برابری نقشها و نفی سرپرستی مرد هستند. هرچند این دفاع از خانواده در مرحله نظر است که به مرحله عمل می رسند راهبردهایی پیشنهاد می کنند که در موارد در جهت تزلزل خانواده است. از این رو بهتر است که تعریف خود از خانواده را روشنتر بیان کنند تا امکان دآوری بهتر فراهم آید. استقلال اقتصادی و اشتغال از مهمترین شعارهای فمنیستهاست که فمنیستهای اسلامی هم بر آن پای می فشارند. به نظر آنان این راهبرد، خودباوری زنان را افزایش می دهد، نگرانی آنان را از آینده کمتر می کند و آنان را برای مقابله با تعدیات احتمالی همسر آماده می سازد؛ اما آیا به راستی تأکید بر اشتغال زنان به طور اساسی به تقویت نظام خانواده کمک کرده است؟

برای پاسخ به این سؤال به جهت اهمیت فوق العاده خانواده در نظام اجتماعی و آموزه های دینی، بهتر است تاثیر مدرنیزاسیون بر خانواده را به تفصیل بررسی کنیم. باشد که مروجان ایده کم رنگ کردن بنیاد خانواده، بازنگری جدیتری به ایده و افکار خویش داشته باشند.

تأثیر مدرنیزاسیون بر خانواده

آثار دگرگونی در زیست بشر، ابتدا در خانواده بروز می کند؛ زیرا آغاز زندگی از درون خانواده شکل می گیرد و سپس توسعه و تنوع می یابد. در حالت متعادل، خانواده دارای هویت و اصالت است؛ اما با تغییر شرایط، خانواده از معناداری می افتد و با بحران پوچی درگیر می شود.

نقطه عطف بحران خانواده در دنیای امروز، از دست دادن ارزشهای ذاتی خانواده است. خانواده در جوامع غیر صنعتی، مسؤولیتهای چندگانه ای داشته است. مراقبت، نگهداری و تربیت فرزندان، تغذیه، کار در منزل، نگهداری از سالمندان از جمله مسؤولیتهای خانواده و بویژه زنان بود؛ اما با صنعتی شدن و نهادینه شدن اصل تقسیم کار، بسیاری از این وظایف به نهادهای صنعتی، خدماتی، بهداشتی و آموزشی که مستقل از خانواده بودند، محول شده است. اعضای خانواده غذاهای آماده را از فروشگاه های بزرگ در بسته بندیهای معین می خردند و در مدت زمان کوتاهی با وسائل برقی آماده خوردن می کنند. گفت وگوهای پس از شام به سرگرمی در بازیها، گوش دادن به موزیک و دیدن برنامه های ارائه شده رادیو و تلویزیون و بازیهای ویدیویی و فیلمهای تلویزیونی یا سینمایی تبدیل شده و پیران خانواده نیز با سپری نمودن بقیه عمر خویش در خانه های سالمندان از دیگر اعضای خانواده جدا می شوند و کمتر امکانی برای حمایت جمعی می یابند. در این صورت حمایت روانی، روحی و انسانی دیگر اعضای خانواده برای هر یک از اعضای نیازمند وجود ندارد؛ بلکه به مؤسسه های روانکاوی، روان درمانی سپرده شده است. آنها با دریافت پول موظفند تا به رفع مشکلات روانی و اخلاقی افراد مبتلا به آسیبهای روانی و اجتماعی بپردازند. (23)

با بحرانی شدن موقعیت خانواده در جهان نوسازی شده صنعتی، بیشترین زیان آن متوجه زنان است؛ زیرا حتی در خانواده هایی که زن منزلتی نداشت دست کم به عنوان مادر خانواده، نقش محوری داشت؛ اما با ویران شدن جایگاه خانواده در دنیای مدرن، به طور طبیعی چنین نقشی از زنان گرفته شد. به راستی باید دید بر اثر دگرگونیهای نو چه نقشی به زنان داده شده که هم سنگ با نقش مادری باشد! در واقع نگاه سرمایه داری جدید به زنان، از جنبه زنانگی آنها نیست، بلکه به واسطه پیشرفت و تداوم چرخه صنعت است و در این میان هر کدام، مرد یا زن به نحو مطلوبتر و مطبوعتر ایفای نقش کنند، محبوبترند. بعضی از گرایشهای فمینیستی، نتیجه اعتراضی است که زنان جوامع غربی به نگرش سوداگرانه صاحبان سرمایه به زنان داشته اند. بنابراین، نباید تصور کرد که موقعیت اجتماعی زنان در جامعه صنعتی بهتر از دیروز است. یکی از صاحب نظران غربی می گوید :

«من منکر آن نیستم که زنان قبلاً مورد رفتار ناشایست و حتی در معرض شکنجه قرار می گرفتند، ولی به عقیده من وضع آنها هیچگاه به اندازه امروز که فرمانروای خانه و نیز رقیب اداری مردان اند، رقت بار نبوده است.» (24)

اصولاً در نظام سرمایه داری جدید، زنان به دو دلیل باید در بیرون از خانواده اشتغال یابند : نخست، حفظ ماهیت مصرف کنندگی خانواده هسته ای است و دلیل دیگر این که اشتغال زنان، ارزانتر و بی دردسترتر است، زیرا بسیاری از آنان برای باقی ماندن در کار، حاضر به قبول دستمزدهای پایینتر از مردانند.

صنعتی شدن در اوایل، باعث تعارضهای شدید میان کارگران، به خصوص کارگران مرد و زن شد. زنان برای باقی ماندن در کار، حاضر به قبول دستمزدهای پایینتر از مردان بودند. زن بافنده ماهر، روزی یک فرانک و مرد ماهر روزی چهار فرانک مزد می گرفت. در سال 1870 متوسط دستمزد زن در پاریس 14/2 فرانک و متوسط دستمزد مردان 75/4 فرانک بود. (25)

در واقع نگاه سرمایه داری جدید به زنان از آن رو که زن هستند، نیست؛ چنان که به مردان هم نگاه مردانه نمی کند. در چنین نظامی جنبه های زنانگی و مردانگی کنار گذاشته می شود؛ بلکه پیشرفت و تداوم چرخه صنعت مهم است و هرکدام نقش مطلوبتری ایفا کنند محبوبترند. در حقیقت، آنچه در جامعه صنعتی دیده می شود مهندس، تکنسین، مدیر، نقاش، هنرپیشه، فروشنده، دلال، کارگر و... است، نه مرد یا زن. تنها زمانی مسائل زنانه

اهمیت می یابد که چرخه صنعت با بحران مواجه شود!

نگاهی به جوامع غربی نشان می دهد که در حال حاضر، جوامع انسانی به موازات صنعتیتر شدن با ابعاد وسیع و پیچیده تری از خشونت درگیر است. اگر تا دو سه دهه قبل در آمریکا، خشونت را چندان جدی نمی گرفتند، امروزه بدان توجه پیدا کرده اند :

«در سال 1976 تنها 10% آمریکا بیان این پدیده را جدی می دانستند و در سال 1983، 90% آنها خشونت را مهم تلقی کرده اند.» (26)

بعد از تحقیقی که درباره خشونت در خانواده های آمریکایی انجام گرفته است؛ اظهار داشته اند که : «ما در خانواده های منحرف زندگی می کنیم.» چرا که در سال 1975 حدود دو میلیون نفر از زنان آمریکایی توسط همسرانشان کتک خورده اند. در سال 1970 بیش از نوزده میلیون نفر از کودکان مورد آزار قرار گرفته اند. (27) همچنین تازه ترین آمارها در کشور صنعتی شده ژاپن، نشان دهنده افزایش شمار همسران قربانی خشونت است :

«در نیمه نخست سال جاری (2000) 443 فقره گزارش در زمینه اعمال خشونت از سوی شوهران ژاپنی نسبت به همسرانشان تحویل پلیس شده که نسبت به سال پیش دو برابر افزایش یافته است.» (28)

خشونت در محل کار نیز شایعترین اشکال خشونت در جوامع پیشرفته صنعتی است. در این خشونتها زنان بیشترین قربانیان را دارند. آنان با خشونت‌هایی مانند تجاوز جنسی، کتک خوردن و مجروح شدن، تهدید و ارباب، آزار و اذیت‌های فیزیکی و روحی و اهانت‌های زبانی و غیر زبانی رو به رو هستند. نکته مهم در تحقیقات انجام گرفته نشان می دهد که در دنیای جدید، مشکل زنان، تنها کمتر بودن فرصت‌های شغلی و تبعیض در دستمزدها نیست؛ بلکه سوءاستفاده جنسی در محل کار نیز مشکل دیگری است. (29)

البته از تجارت فحشا به عنوان کثیفترین و ستمگرانه ترین نوع خشونت نمی توان چشم پوشید. این که انسانی را از کرامت، شرافت و حرمت خدادادی اش به زور و خشونت محروم سازند و او را برای ارضای تمایلات نفسانی نامشروع دیگران مجبور سازند.

سوگمندان باید گفت :

«زن اروپایی در غفلت تفکر و تمدن جدید، چنان به بند کشیده شد که نتوانست درک کند عامل پیشرفت‌های اقتصادی یا سودآوری هرچه بیشتر صاحبان ثروت‌های انبوه گردیده است؛ بدون آن که در آن سود سهیم باشد.» (30)

ناگفته نماند که حضور فیزیکی زن در بیرون از خانه با شعار آزادی و نیاز کارخانه داران به آنها و حمایت نظری پرزرق و برق از زنان، جنگی آشکار را بین زنان و مردان به وجود آورد که تا اعماق خانواده ها رسوخ کرده است. در پرتو این آزادی و تساوی و مقررات حمایتی، زن فارغ از هرگونه مسئولیت خانوادگی و هم پای مردان در کارخانه ها، ساعات بسیاری از عمر خود را هدر داده است؛ اما در واقع آنچه که ثمره زنان گردیده، محروم شدن از کرامت انسانی است. در این راه، در کارخانه ها، بردگی ماشین و صاحبان ماشین، ارزشی بود که زنان به جای کرامت انسانی به آن دست یافتند. از تولیدات دستی و خلاقیت‌های هنری و به کارگیری ذوق خویش محروم شده و به واژگونی نگرشی و ارزش دست یافتند.

شغل و درآمدهای ناچیز، جانشین ارزشهای معنوی گردید. زنی که تا پیش از تولد کارخانه ها، محور و ستون خانواده محسوب می شد و خویش را منبع برآورده شدن نیازهای معنوی خانواده می دید، در بازارهای کار خود را

غرق دیده و از چشمه جوشان مهر، عشق و ایثار به موجودی بی احساس، خسته و بی رمق تبدیل شد. از مهر مادری تهی گردیده و با همسر و فرزندان بیگانه شده، به جای تکیه بر همسر، وابسته به کارخانه ها شد و برای کار بیشتر، نداشتن فرزند را حسنی بزرگ و گامی اساسی در راستای آزادی کامل خود برشمرد.

خانه خوابگاهی شد که اعضای بیگانه با هم، خسته و بی نشاط در حد ضرورت در آن حاضر می شوند. فرهنگ تجدد با مبانی و اصول خرد و کلان خود، زن را بدین گونه از قالب خویش خارج ساخت و در غفلتی مهیب او را به طرد غریزه مادری دعوت کرد و زن به گمان خود، جاده پیروزی را پیمود و بتدریج به ابزار وحشتناک تبلیغات تجاری تبدیل گردید و در این عرصه بیش از همه «انسانیت» او لگد مال گردید :

«زن آزاد شده غربی، امروزه خود را همپای مردان و شاید بالاتر از آنها می داند و در نهایت آزادی، شغل‌های محترم دزدی، آدم کشی و سیاست را نیز فراگرفته است.» (31)

زنان البته آنچه که از دست داده اند، قدرت فکری مستقل، شخصیت کریم و جایگاه رفیع خانواده است :
«زن امروزی نمی داند که این آزادی نو، برایش مشکل پیچیده ای مانند دوران اسارت و بندگی به بار آورده است.» (32)

5. برابری حقوقی زن و مرد، دغدغه اصلی فمینیست‌های اسلامی در حوزه مسائل حقوقی است. دستیابی به نظام حقوقی در مواردی چون قضاوت، شهادت، ارث، دیه، ازدواج، طلاق و سرپرستی خانواده ها آرمان‌هایی هستند که برای تحقق آنها تلاش‌های چشم گیری کرده اند. کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان از آنجا که بر مفهوم تشابه بنیان شده است مورد حمایت جدی آنان است. نگاه انتقادی آنان به قانون مدنی و مجازات با محور قرار گرفتن مفهوم تشابه شکل گرفته است. و در سال‌های اخیر، تحرک‌هایی نیز در زمینه اصلاح قوانین و مقررات داخلی صورت گرفته است.

فمینیست‌های اسلامی بر روش‌های حقوقی برای استیفای حقوق زنان تاکید می کنند و اصلاحات مورد نظر آنان بویژه در محور روابط خانوادگی بیشتر رنگ و بوی حقوقی دارد. آموزش حقوق به زنان از ابتدایی ترین پیشنهاد‌های آنان به منظور آشنایی زنان با حقوق خود و استیفای آن، بویژه در خانواده است؛ اما استیفای حقوق از طریق آموزش حقوق زنان تا چه حد مؤثر بوده است؟ مگر نه این که این آموزش زمینه تقابل را فراهم آورده و آشنا شدن زنان با حقوق خود، موجب بالا رفتن معنادار آمار طلاق، خشونت خانگی و اختلافات شده است که خود نشان دهنده آن است که در ارتقای وضعیت چندان موفق نبوده ایم؛ در نتیجه باید به شیوه ای دست یابیم که ضمن استیفای حقوق احتمالی زنان آرامش خانوادگی زن و شوهر و فرزندان خدشه دار نشود.

6 در زمینه مشارکت اجتماعی، نگاه فمینیستی به زن آن است که وی را از هسته تحولات اجتماعی به پوسته آورده و نقش‌های کلیشه ای مردانه به وی واگذار می کند و نقش‌های مادری و همسری را کسالت آور و حقیر جلوه می دهد و در عوض نقش‌هایی مثل رانندگی کامیون، فروشنده‌گی و تاکسی سرویس را به وی پیشنهاد می کند و او را تشویق می کند که محیط خانه را به نفع موقعیت اجتماعی رها کند. البته حضور زن در اجتماع با محور قرار دادن خانواده و حفظ پویایی روابط خانوادگی از یک سو و حفظ احترام و امنیت زن در فعالیتی متناسب با شؤونات زنانه دیگر می تواند مفید باشد؛ اما نقطه ایده آل برای فمینیست‌ها این است که زنان، مرزهای جنسیتی را در نوردیده و برابر در موازنه اجتماعی، حضور در مدیریت‌ها و مشاغل را پذیرا گردند و مرزهای جنسیتی به هر شکل ممکن برداشته شود. روشن است بحث اختلاط، چگونگی روابط زن و مرد در جامعه و در محیط کار، امنیت اخلاقی و خرد نشدن زنانگی زن در زیر چرخ ماشین‌ها دغدغه اصلی آنان نیست.

جان کلام این که، آنان می خواهند زنان را در روابط حقوقی واجتماعی، خانوادگی و اقتصادی به گونه ای مشابه و بدون مرزهای جنسیتی تعریف کنند و زنان آزادانه به هر آن چه متمایلند، دسترسی داشته باشند و از نظر ما چنین آرمانی نه صحیح است و نه دست یافتنی؛ صحیح نیست، چون بر معیارهای عقلی و شرعی استوار نیست و چیزی که بر این معیار استوار نباشد، سعادت آور نخواهد بود. الگوی تشابه نیز دست یافتنی نیست، چون خداوند بر اساس حکمت خویش، زن و مرد را با تفاوتیایی خلق کرده و انتظاراتی متفاوتی از آنان دارد. چنانچه جاری کردن الگوهای برابری در بعضی کشورها آمار طلاق، روابط جنسی خارج از چارچوب ازدواج، خانواده های تک والد، تک زیستی انسانها و خشونت های خانوادگی و... را ایجاد کرده است.

از نگاه ما ارزشمندی واقعی هر انسان به بهره مندی وی از قدرت و کمال و تقرب به خداوند است که در این جهت، تفاوتی بین زن و مرد نیست و ضرورتاً هر دو دستیابی به تقرب را از یک مسیر نمی پیمایند. برخی از امور برای مردان و بعضی برای زنان ارزشمند است؛ چنان که تامین مخارج اقتصادی خانواده از وظایف مرد، تنظیم اقتصاد مصرفی از وظایف زنان، جهاد با نفس و مال در برابر دشمنان از راه های تقرب مرد و نقش آفرینی در تربیت نیروی سازنده و رزمنده از وظایف زنان شمرده شده است. فمینیست های اسلامی چون از زاویه نگاه غربی به مسائل و مشکلات زنان می نگرند بسیاری از مشکلات مانند بحران جنسی با بالا رفتن سن ازدواج، نگاه ابزاری به زن، شکاف نسلها، بالا رفتن آمار طلاق را جدی نمی گیرند.

به مسأله فرار دختران کلیشه ای می نگرند و آن را مسأله ای طبیعی در گذار از جامعه سنتی به مدرن تلقی می کنند؛ در حالی که این امر در جوامعی که مرحله گذار را نیز گذرانده اند نه تنها کاهش نیافته؛ بلکه به آمار آن افزوده شده است. به وضوح می توان دریافت که در مورد حضور اجتماعی و اشتغال و حتی روابط خانوادگی با توصیه های این نظریه پردازان به نوعی تزلزل در بنیان خانواده دست یافته ایم و حتی کسانی که خود را به مبانی دینی ملتزم نشان می دهند رفته رفته به بحران تئوریک نزدیک می شوند و باید میان آموزه های دینی و الگوهای تجدیدطلبی یکی را برگزینند؛ زیرا تفسیرهای تاویل گونه از آیات و احکام دینی همیشه ممکن نخواهد بود و در نهایت به جدایی دین از حوزه امور اجتماعی و عرفی گرایی و تردید در جهت کتاب و سنت خواهد انجامید.

ارائه پیشنهادها

جنبش زنان در اغلب راهکارهای خود، راه خشک قانونی را می طلبد و دستیابی به مراجع قانون گذاری و اجرایی را یکی از مهمترین راه حل های مشکلات زنان می داند؛ در حالی که اگر قانون به وسیله نظام ارزشی تلطیف نگردد، در تمام عرصه ها، انگیزه لازم را برای رعایت حقوق ایجاد نمی کند. (33)

برای مثال در نظام ارزشی اسلام، زن انسانی است که تمام لوازم و ابزار را برای ارتقای انسانی و رسیدن به اوج قله بندگی را داراست. در این نظام خروج از خانه در حقیقت به معنای رسیدن به مقصد رشد انسانی نیست. از این دیدگاه، ارزش نه جلوس در خانه است و نه خروج از آن، مهم آن است که زن مسلمان با توجه به وظایف خود و شرایط حاکم بر اجتماع به دنبال رعایت ارزشهای اساسی باشد، مثلاً پزشک، معلم، فقیه و کارشناس دین شدن زنان، مستلزم خروج از خانه است که در این صورت باقی ماندن زن در منزل ضد ارزش خواهد شد؛ زیرا مستلزم آن است که در تمام آن موارد، زنان جامعه به مردان مراجعه نمایند در حالی که اگر ما نظام ارزشی خود را از فرهنگ بیگانه اخذ کنیم و نفس خروج از خانه را یک ارزش بدانیم طبیعی است که در آن صورت نظام حقوقی دینی از منظر ما نظامی تبعیض آمیز خواهد بود.

قدر مسلم، ترویج دیدگاه های فمینیستی با راه حلهای غربی آن در جامعه ایران که بستر و زمینه این جریان سازی را نیز برخی از قوانین نارسا هموار کرده اند و همچنین، نبود تعریف مشخصی از حضور زن در عرصه های سیاسی، اجتماعی، فکری و عدم سازماندهی نیروی عظیم زنان در جامعه اسلام، تنها زنهای جامعه را به سوی نوع دیگری از ستم و از دست دادن حقوق آنها سوق می دهد؛ زیرا غرب حتی نتوانسته به زنان جامعه خود امنیت و آرامش ببخشد و به رغم شعارهای پرزرق و برق جهان غرب، امروزه وضعیت زنان مغرب زمین اسف بار گزارش می شود. به گزارش خبرگزاری فرانسه یک سوم زنان در نروژ، آمریکا، هلند و زلاندنو مورد سوءاستفاده جنسی قرار می گیرد و در آمریکا در هر 8 ثانیه یک زن مورد بدرفتاری قرار می گیرد و در هر 6 دقیقه به یک زن تجاوز می شود. بر اساس تحقیقی که توسط وزارت دادگستری آمریکا صورت گرفته است هر سال حدود 310 هزار مورد تجاوز و یا تلاش برای تجاوز (در این کشور) صورت می گیرد.

با این همه، آنچه در زمینه مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان به اجمال مورد توجه قرار گرفته در واقع ریشه در یک معضل فراگیر و جهانی به نام باورهای کلیشه ای درباره نقشهای سنتی زنان دارد که زاییده فرهنگ هر جامعه ای است. از این رو، حرکت اصلی باید حرکتی فرهنگی در جهت تغییر نگرشها در سطوح زیر باشد :

1. تغییر نگرش فردی

در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چنین تغییر نگرشی در حد بسیار فراوان در زنان به وجود آمده و آنان را به سمت مثبت نگری به خود سوق داده است. افزایش حضور زنان در انشگاه ها، احساس مفید بودن و اعتماد به نفس را در آنان تقویت کرده است؛ در عین حال هنوز کاستیهایی در این باره وجود دارد تا گامهای سنگین و اساسی متناسب با شؤون زنان مسلمان برداشته شود.

2. تغییر نگرش خانوادگی

باید پذیرفت که تقسیم کار در خانواده یک امر قراردادی مبتنی بر عرف و عادت و سنتهاست و به طور زیستی و طبیعی شکل نگرفته است لذا با پذیرش تفاوت های بیولوژیک زنان و مردان، باید با برنامه ریزی فرهنگی و دادن آگاهیهای مورد نیاز، سهم بیشتری به مردان در کارهای مربوط به خانواده نسبت به گذشته داده شود. تا امکان فعالیت اجتماعی بهتری برای زنان فراهم آید.

3. تغییر نگرش اجتماعی

در ایجاد برخی از نگرشهای منفی، باورهای مذهبی جوامع نیز تا حدودی مؤثر است. طبیعتاً وقتی که مذهبی همچون بودا، زن را تجسم شر قلمداد می کند، (34) پیروان آن اجازه ندارند دیدی مثبت به زن داشته باشند و این در حالی است که در کتاب آسمانی ما مسلمانان از زنانی یاد شده است چون مریم، آسیه و بلقیس که نمونه هایی از انسانهای کامل هستند.

همچنین در قرآن از این عقیده شایع در برخی از ادیان تحریف شده یعنی فریفتن حضرت آدم توسط حوا به واسطه فریب شیطان خبری نیست. (35) متأسفانه با وجود این نگرش قرآنی، زنان مسلمانان در برخی موارد از حق مسلم خود در بعضی از کشورهای اسلامی بهره مند نمی شوند. البته در ایران اسلامی دیدگاه روشنگرانه حضرت امام و مقام معظم رهبری زمینه رشد شخصیت و مشارکت زنان را در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و

سیاسی فراهم آورده است. هر چند انتظار می رود که نهادهای آموزشی، تبلیغی، فرهنگی و مذهبی به بررسی مشکلات فقهی و حقوقی زنان بپردازند و با بهره گیری از ویژگی پویای اجتهاد در فقه شیعی برای رفع و حل مشکلات تدابیری بیندیشند.

پی نوشت ها :

1. محقق و نویسنده.
2. جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه ها، ص. 423.
3. فرهنگ عمید، ج 2، ص 1551، فرهنگ فارسی امروز، ج 2، ص. 838.
4. ابوت پاملا و والاس کالر، درآمدی بر جامعه شناسی نگرشهای فمینیستی، ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، ص. 15.
5. همان، ص. 175.
6. همان، صص 188، 189، 200، 347 و 348.
7. تقی آزاد ارمکی، تئوری جامعه شناختی دفاع از حقوق زنان، کیهان فرهنگی، ش 1، سال 1371، ص 16 و 20.
8. نشریه زنان، ش 34.
9. نیره توحیدی، فمینیسم اسلامی چالشی دموکراتیک یا چرخشی تئوکراتیک، کنکاش، آمریکا، پاییز 1376، ش 3، ص. 129.
10. حامد شهیدیان، فمینیسم اسلامی و جنبش ایران، ایران نامه، آمریکا، پاییز 1377، ص. 612.
11. افرادی چون نیره توحیدی، افسانه نجم آبادی، پروین پایدار (ناهید یگانه)، مروج این تفکرند. ر.ک. : نیره توحیدی، جنسیت، مدرنیت و دموکراسی، جنس دوم، ش 3.
12. نیره توحیدی، فمینیسم اسلامی چالش دموکراتیک یا چرخشی تئوکراتیک، ص. 106.
13. همان، ص. 108.
14. سعید محسن زاده، شیوه استنباط در مکتب فقهی مدون، پیام هاجر، ش 335.
15. حامد شهیدیان، پیشین.
16. هایدی مغیثی، فمینیسم پوپولیستی و فمینیسم اسلامی، کنکاش، آمریکا، 1376، ص. 57.
17. ناهید یگانه، فمینیسم اسلامی، راه آزادی، ش 46، ص. 12.
18. نیره توحیدی، فمینیسم دموکراسی و اسلام گرایی، لوس آنجلس، چاپ اول، 1996 م، ص. 12.
19. همان، ص. 23.
20. برای آشنایی بیشتر با عدالت عرفی، ر.ک. : مصاحبه با حجة الاسلام محمد مجتهد شبستری، مجله زنان، ش 57، ص. 21.
21. افسانه نجم آبادی، فضای تنگ ناسازگاری، نشر آمریکا، 1990 م، ش 11، ص. 20.
22. نیره توحیدی، پیشین، ص. 104.
23. تقی آزادی ارمکی و مهری بهار، بررسی مسائل اجتماعی، نشر جهاد، چاپ اول، 1377، ص. 193.
24. باقر ساروخانی، جامعه شناسی خانواده، سروش، تهران، چاپ دوم، 1375، ص. 169.

25. شهلا اعزازی، جامعه شناسی خانواده، روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول، 1376، ص 141.
26. همان، ص 203.
27. محمد صفوی، کارگران جنسی، (مجموعه مقالات جنس دوم)، 1371، ج 8، ص 96.
28. تقی آزاد ارمکی و مهری بهار، پیشین، ص 218.
29. رنکن کیل، خشونت در کار، ترجمه معاونت فرهنگی و امور بین الملل وزارت کار و امور اجتماعی، ص 23.
30. ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، ص 154.
31. همان، ص 158.
32. همان، ص 147.
33. گفت وگو با استاد محمد حکیمی، فصلنامه زنان، 1377، ش 1.
34. جلال ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز، تهران، چاپ اول، 1373، ص 38.
35. همان، ص 39.